

مقدمه‌ی ویراستار

این کتاب «بازخوانده»ی ترجمه‌ی فارسی *نفس المهموم* است، شامل وقایع پس از بیعت مردم بایزید با این معاویه تبارگشتن خاندان حضرت حسین ابن علی - بی او - به مدینه.

روی واژه‌ی بازخوانده تأکید کرده‌ام، دقیقاً از این بابت که چندصد صفحه‌ی آتی «کاملاً» متفاوت از *نفس المهموم* است که شیخ عباس قمی تألیف و میرزا ابوالحسن شعرانی تحت کتابی به اسم *دمع السجوم* ترجمه‌اش کرده. ابایی ندارم از این که بگویم جمع السجوم را من پاره پاره کرده‌ام تا در بازساختن دوباره‌اش، از شکل کتابی صرفاً در زمره‌ی کتب علما و محققان، بیرون بیاید.

من در این بازخوانی، خطِ حادثه را پررنگ کردم و به ترتیب و توالی وقوع حادثه‌ها دقت کردم و گشتم آدم‌هایی را که اسمشان در اوّل حادثه یک چیز بود و در اثنای حادثه یک چیز و در انتها یک چیز دیگر، یکی کردم و نقلهای پراکنده در جای جای کتاب را - بی آن که از جزئیات هیچ کدامشان بزنم - جمع کردم و ردّ نقلهایی را که با هم نمی‌خواند، در کتاب‌های دیگر گرفتم تا نقل معقول‌تر و مشهورتر را بیاورم و تاریخ‌ها را - تا آنجا که می‌شد - همخوان کردم و جایها و مرزها و منزل‌ها و شهرها را روی نقشه آوردم تا کروکی حادثه معلوم شود و رجزهایی را که ترجمه نشده بود یا ترجمه‌اش واضح نبود، دوباره ترجمه کردم و رسم الخط را یکدست کردم و پاراگراف‌بندی

کتاب آه بازخوانی مقتل حسین ابن علی علیهما السلام

ویرایش یاسین حجازی

چاپ اول تیراز	زمستان ۱۳۸۷ ۳۰۰۰ نسخه
مدیر هنری حروف چینی لیتوگرافی چاپ جلد چاپ متن و صحافی سازمان چاپ و انتشارات	حسین سجادی سپیده گرافیک‌گستر چاپ صنوبر وزارت ارشاد اسلامی

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۸۷۱۳-۷۹-۴
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



مؤسسه‌ی فرهنگی جام‌طهور
مؤسسه‌ی انتشاراتی حکمت
تهران، خیابان مطهری، خیابان میرعماد
تهران، خیابان انقلاب، ابتدای خیابان
شماره‌ی ۶، طبقه‌ی دوم
ابوریحان، شماره‌ی ۳
۸۸۷۴۰۸۱۷
۶۶۴۱۵۸۷۳
www.tahoor.com

کردم و نقطه‌گذاری کردم و اعراب گذاشتم و توضیح‌ها و تحشیه‌ها و پاورقی‌ها را کنار گذاشتم و مک‌زرات و عباراتِ عربی‌ای را که حذفشان به ساختارِ متن لطمه نمی‌زد، حذف کردم و بعد، تازه کارِ اصلی‌ام شروع شد که نشستنِ پشتِ «میزِ مونتاز» بود؛ پاراگراف‌ها را «نگاتیو»‌هایی فرض کردم که با حفظِ ترتیب و ضرابه‌نگ و تعلیق بایست به هم می‌چسباندند و همه‌ی فکر و ذکرِ این بود که صفحات برای خواننده راحت و بی‌وقفه ورق بخورند و یک‌بار برای همیشه معلوم شود «اتفاق» چگونه افتاد.

شیخ عبّاس قمی، مؤلّفِ نفس‌المهموم، یک محدّث است. بنابر آن‌چه لغت‌نامه‌هلمی نویسنده محدّث‌کسی است که «بنویسد و بخواند و بشنود و نیک فراگوش دارد و به‌شهرها و ولایات مسافرت کند برای فراگرفتن و جمع‌آوری احادیثِ پیغمبر، و کتبِ اصولِ حدیث را به دست آورد و بر پاره‌ای کتب تعلیقات نوشته باشد و مُسنّدها و سایر کتب را از علل و تواریخ کاملاً بررسی کرده باشد و من‌حیث‌المجموع، قریب یک‌هزار جلد کتابِ حدیث را به دقّت دیده باشد.»

شیخ عبّاس قمی که استخوان‌سوده و آخرِ محدّثین است — «خاتم‌المحدّثین» — غالبِ نقلهای صحیحِ مقاتل و کتبِ تاریخ را در نفس‌المهموم گرد آورده و این یعنی جزء‌جزءِ حادثه‌ی قتلِ حضرتِ حسین ابن علی را — از شش ماه پیشتر تا چند ماه بعدترش — ثبت کرده است. او پی حدیثِ درست بوده و مانند گروهی که هرچه را در کتبِ مؤلفانِ شیعی است صحیح و هرچه را در تواریخِ اهلِ سنّت است باطل می‌دادند، در کارش تعصّب نداشته است. مترجمِ نفس‌المهموم درباره‌ی این کتاب می‌نویسد: «مانند آن تاکنون نوشته نشده است، اما

به زبانِ عرب است و همه کس از آن بهره‌نگیرد. گفتم همان کتاب را به فارسی ساده نقل کنم، چنان‌چه در عبارتِ پارسی معنی هر کلمه از کلماتِ عربی گنجانیده شود و سلاست و فصاحت در زبانِ پارسی محفوظ ماند — اگرچه جمعِ این دو امر بسی دشوار است.»

میرزا ابوالحسن شعرانی، مترجمِ نفس‌المهموم، از پس جمع آن دو امرِ بسی دشوار برآمده. او که آیت‌الله بود و مجتهد و جامعِ علومِ فلسفه و کلام و فقه و تاریخ و تفسیر و نجوم، به زبان‌های عربی و فرانسه و انگلیسی و حتّی عبری تسلّط داشت و آنچه من فعلاً بر آن تأکید می‌کنم این است که فارسی را فاخر و فخیم و — در عین حال — روان می‌نوشت. نثر — یا به تعبیر خودش «انشاء» ی — او استوار است، نه سیاق سبک‌دستانه و عامیانه دارد نه خوی عربی‌گری‌های مفرط و تعارفات و تصعّباتِ لفظی را.

«قَمَامِ زَخَّارِ وَ حَمَصَامِ بَغْر» «فِيضُ اللَّمُوعِ» و «نَابِيحُ الْقَوَارِيخِ» مثلی دم‌السجوم کتاب‌هایی در شرح قتلِ حضرتِ حسین ابن علی‌اند و گرچه همه پیش از آن نوشته شده‌اند، نویسندگانشان بیش از دو نسل با علّامه شعرانی فاصله نداشته‌اند — به‌ویژه که نویسنده‌ی فیض، که خود هم‌عصرِ نویسنده‌ی قَمَامِ است، پدرِ بزرگِ علّامه است و ناسخ هم پس از این دو کتاب نوشته شده.

و تا برسید به آن حرف‌ها که درباره‌ی نثرِ میرزا ابوالحسن شعرانی زدم و تفاوتِ زبان و «ساختارِ روایت» اش را — پیش از آن‌که به سروقّتِ کتاب بروید — ببینید، این چند سطر از قَمَامِ را بخوانید:

چون مسافرانِ کربله‌الاعراقِ عراق به منزلِ ذاتِ عوقد رسیدند، بشر ابن غالبِ اسدی به تقبیلِ رکابِ مبارکِ نایل آمده، حالتِ

نفاق و شقاقِ کوفیان مانند دیگران به موقفِ عرض رسانید.
 امام فرمود «این اسدی راست می‌گوید. إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُشَاءُ
 وَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ.»

همین سطرها را از دمع‌السنجم هم بخوانید:

و حسین روی به جانبِ عراق داشت و به شتاب می‌راند و به
 هیچ چیز عنان نمی‌گردانید تا به ذاتِ عرق فرود آمد و ذاتِ
 عرق جایی است که حاجیانِ عراقی از آنجا احرام بندند. بشر
 این غالب را دیدار کرد — از عراقی می‌آمد — و از مردمِ عراق
 پرسید.

گفت «مردم را دیدم دلهاشان با تو و شمشیرهاشان با
 بنی‌امیه.»

حسین گفت «برادر بنی‌اسدی راست گفت. هر چه خدای
 خواهد همان شود و هر چه اراده فرماید، به همان حکم کند.»

من اینها را از ترجمه‌ی فارسیِ نفس‌المهموم جدا کرده‌ام:

۱- تصویرها، مثل تصویر محمد بن حنفیه، وقتی سحرِ طشتِ آبی
 روبه‌روی‌اوست و دارد وضومی گیرد و همان لحظمی شنود که حسین
 از مکه خارج شد و اشکش در طشت می‌چکد. (ص ۱۱۹)

۲- نامه‌ها، مثل نامه‌ای که یزید ابن معاویه پنهانی به عبیدالله ابن
 زیاد می‌نویسد و اتمامِ حجّت می‌کند که یا حسین کشته می‌شود یا
 زیرش می‌زند که زیاد از سرِ خانواده‌شان است و نطفه‌ی حرامِ شخصِ
 ابوسفیان است. (ص ۱۵۰)

۳- دیالوگ‌ها، مثل آن‌چه رد و بدل می‌شود میانِ خولی و زنش،
 وقتی پس از مدّتها به خانه می‌آید و زنش در بستر از او می‌پرسد که

چه خبر و او می‌گوید ثروتی هنگفت برایش آورده و زنش می‌گوید
 چه ثروتی و خولی می‌گوید سرِ حسین ابن علی را با خودش آورده و
 همین حالا گوشه‌ی حیاط است. (ص ۴۲۶)

در کنار این سه، سخنرانی‌های عمومی یا همان خطبه‌ها را هم —
 که از جهتی به دیالوگ‌ها و از جهتی دیگر به نامه‌ها شبیه‌اند — آورده‌ام
 و ناگزیر، تک‌وتوکی «روایت»های محض را هم. این روایت‌ها
 گرچه تنها گزارش‌اند و خبری می‌دهند، چنان‌که خواهید دید، چسب
 واقعه‌ها به هم‌اند و خطِ حادثه کمرنگ و گاه گم می‌شد، اگر آنها را
 نمی‌آوردیم.

به نظرم یک تصویر، پاره‌ای از یک نامه یا جملاتی که دو نفر با هم
 گفته‌اند و رفته‌اند و کسی آن میان شنیده، هر کدام، تکه‌ای از یک
 «کولاز» است که از چیدن و کنار هم گذاشتنشان می‌توان اصلِ واقعه
 را فهمید و یکپارچه‌کولاز را دید. فراواندکسانی که علی‌رغمِ بسیارها
 که جسته‌گریخته شنیده‌اند، هنوز دقیقاً نمی‌دانند قتلِ حضرتِ حسین
 ابن علی «چطور» اتفاق افتاد.

و باز به نظرم، کتاب‌هایی که برای دادنِ یک تصویر یا چند خط
 از یک نامه، کلی سلسله‌ی اسناد و توضیح و تحلیل و تعلیق برای
 خواننده‌ردیفی‌کنند، هم به‌اوجاز فمی‌دهند کولازش را «خودش»
 کامل‌کنند هم بعضی وقتها حوصله‌اش را سر می‌برند که تا تبخواندشان
 و از روی صفحاتی نخوانده نبرد.

طبیعی است که توضیحاتِ کاملِ مؤلف و تحشبه‌ی جامع مترجم
 در بابِ این‌که چرا حضرتِ حسین ابن علی به توصیه‌ی احدالتاسی
 برای آن‌که به عراق نرود گوش نمی‌دهد، برای آقاییان علما و محققان

مهم است. همین‌طور عین عبارات عربی اشعار شاعری که ابن عبّاس — پس از آن‌که عزمِ پسرعمویش را جزم دید — با افسوس زمزمه کرده است، همراه با دانستنِ خاستگاهِ آن شعر در عرب و اسم و رسم و تذکره‌ی شاعرش و ایضاً دنباله‌ی آن بیتها — که البته هرگز ابن عبّاس نخوانده ولی به هر حال یک محقق باید بداند چه بوده است! این میان، البته خوانندگانی هم هستند که فقط می‌خواهند بدانند بعد از آن‌که حضرت حسین ابن علی به توصیه‌ی احدالتّاسی گوش نمی‌دهد و از مکه بیرون می‌رود، چه می‌شود.

و تازه، این حاشیه رفتن‌ها و توضیح دادن‌ها همه‌ی ذرّاتِ آن پستی نیست که سدّ رویارویی بی‌واسطه‌ی خواننده را با «اصلی» حادثه‌ای که در شصت و شصت و یک هجری رخ داده، می‌سازند. غافلید از مراقبه و احتیاطِ مؤلفانی که دست‌کمی از زرگران ندارند در عیار زدنِ متقالِ متقالِ منقولاتِ تاریخ! کافی است مثلاً صفحاتِ مربوط به حوادثِ روزِ «عاشورا» یا «شام» را از ترجمه‌ی نفس‌المهموم بخوانید تا ببینید که از یک واقعه چند صورتِ مختلف ذکر شده که در هر کدام جزئیاتی است که در دیگری نیست و در عین حال، جمعِ همه‌ی آنها هم با هم شدن نیست، و یا بشمرید به چند نفر با نَسَب و خَسَب و قبیله‌ی مختلف برمی‌خورید که در حقیقت چند نفر نیستند، بلکه همه ضبطهای محتَمَل اسم یک نفرند!

این‌طوری‌هاست که تا بوده کتاب‌های این‌چنینی قیافه‌هایی خشک و جدّی داشته‌اند و مفروض خوانندگان این بوده که وصالی سخت و کند و دیر می‌دهند و ناخودآگاه ترسیده‌اند از این‌که سراغشان بروند. این شاید برجسته‌ترین دلیل ناشناخته ماندن کتاب‌هایی نظیر نفس‌المهموم است.

هر چه گشتم، مرجع معیاری نیافتم که مطمئنم کند زیر و زیر اسمی را که می‌گذارم کسی ذمّ نمی‌کند. هم «عمر و ابن قُرظَه‌ی انصاری» ضبط شده، هم «قُرظَه»، هم «قُرظَه»، هم «قُرظَه». هم «شَبِث ابن ربیع» ضبط شده هم «شَبِث». هم ضبط «سنان ابن آنس» داریم هم «سنان». هم «خولی» گفته‌اند هم «خولی». مقتل‌نویسان گاه «شمر» گاه «شَمر» و گاه «شَمَر» نوشته‌اند. هم «قیس ابن مُشَهَّر» هم «قیس ابن مُسهر». و تازه می‌بینید این اسمها که محض نمونه نوشتن، اسامی پرتکرار و آشنای حادثه است، به من بگویند با اعراب مثلاً «قعقاع ابن شور ذهلّی» یا «لقیط ابن ایاس جهنی» چه بایست می‌کردم! بگذریم از این‌که فصحا و درست‌خوان‌ها «حَسین» و «زَینب» می‌گویند و دیگران سالها و شاید سده‌هاست که س و ز را مفتوح نمی‌گویند. این‌طورها شد که در طولِ این کتاب، چاره‌ای جز بی‌حرکت گذاشتن از کنارِ نامِ آدم‌ها و بعضی جایها نداشتیم!

دمع‌السیجوم یعنی «اشکی که می‌ریزد» — می‌شود «اشکِ روان» یا بسا «بارانِ اشک»! اش هم خواند — و نفس‌المهموم یعنی «نفس کسی که غم دارد». بهترین معادل برای نفس‌المهموم «آه» است. ما در فارسی به نفسِ آدمی که غمگین است و دلش دارد از غصه می‌ترکد، چیزی جز آه نمی‌گوییم. اسم این کتاب را، از همین رو، «کتابِ آه» گذاشتم.

مقدمه‌ی کتاب که تمام شد، متن شروع می‌شود و متن که تمام شد، واژه‌نامه‌ای در دسترس شما گذاشته‌ام: فهرستی برای دانستن عین معنی کلمه‌ها و عبارتهای مشکل کتاب.

کلکسیونرهای برگ را دیده‌اید؟ دفترهایی دارند همه صفحه‌هاشان سفید، که برگ گیاهان نادری را که با حوصله یافته و با آداب و ترتیب خاصی خشک کرده‌اند، دقیق و پرسواس، روی آن صفحه‌های سفید می‌چسباند و بعد، قدری از دفترشان فاصله می‌گیرند و با شوق نگاه می‌کنند — انگار که طبیعت گم کرده بوده آن برگها را و آنها پیدایشان کرده‌اند.

در تمام مدتی که روی بازخوانی دمع‌السیجوم وقت می‌گذاشتم، حس کلکسیونرهای برگ را داشتم.

یاسین حجازی

پاییز ۱۳۸۷

تصویر صفحه‌ی اول کتاب اصلی